

بررسی سیر تطور نظریه اصول اسلام و اصول مذهب و تأثیر آن در دوگانه کفر و ایمان

محمد معینی فر^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱

زهرا بنیاد^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳

چکیده

اصول دین از مباحث بنیادین در علم کلام اسلامی است که در بستر منازعات اعتقادی سده‌های نخستین هجری و در پاسخ به ضرورت تعیین مرز میان ایمان و کفر شکل گرفت. متکلمان امامیه با اتخاذ رویکردی موسّع در تعریف دایره اسلام، نظریه‌ای متمایز با عنوان «اصول اسلام در برابر اصول مذهب» ارائه کردند که نقش مهمی در تحدید تکفیر ایفا کرده است. این نوشتار با هدف تبیین سیر تطور نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب» در اندیشه کلامی امامیه و تحلیل تأثیر آن در تعیین مرزهای کفر و ایمان سامان یافته است. همچنین این پژوهش ناظر به نیاز جوامع اسلامی برای ارائه چارچوبی نظری در جهت تقریب مذاهب، تحدید دایره تکفیر و فراهم ساختن مبنایی مشترک مبتنی بر قرآن کریم است. روش این تحقیق توصیفی - تحلیلی با رویکرد تاریخی است و در آن دیدگاه‌های متکلمانی چون شیخ صدوق، خواجه نصیرالدین طوسی، وحید بهبهانی، میرزای قمی و برخی از عالمان معاصر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این نظریه با تفکیک «اصول اسلام» (توحید، نبوت و معاد) به عنوان مشترکات میان همه مذاهب اسلامی از «اصول مذهب» (عدل و امامت) به عنوان مختصات فرقه‌ای، گامی سنجدیده در جهت گسترش دایره اسلام، کاهش برچسب‌زنی‌های تکفیری و تقویت وحدت در عین کثرت مذهبی به شمار می‌آید. نوآوری این پژوهش در آن است که این نظریه به منزله پارادایمی کاربردی برای گفت‌وگوی بین‌مذهبی و تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز در جهان اسلام معرفی می‌شود.

واژگان کلیدی: اصول اسلام، اصول مذهب، کفر، ایمان، عقاید امامیه.

۱. دانشیار، گروه مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، «نویسنده مسئول».

m.moeinifar@urd.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری، مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم؛ مدرس جامعه المصطفی العالمیه،

اصفهان، ایران. zbonyad1400@gmail.com

مقدمه

ایمان و کفر از مفاهیم پرکاربرد و کانونی در ادیان الهی، از جمله اسلام، به شمار می‌آیند. تعیین مرز میان این دو مفهوم، شناسایی مصادیق آن‌ها و تحدید دایره و گستره معنایی‌شان از مهم‌ترین و پربسامدترین مسائل در هر دین و مذهبی بوده است؛ از این رو عالمان و متکلمان هر آیین کوشیده‌اند ابعاد این دو مفهوم را روشن ساخته و مصادیق آن را در چارچوبی مشخص تبیین کنند (سبحانی، ۱۴۱۶ق: ۴۹). بر همین اساس، بسیاری از علما و متکلمان از نحله‌ها و مذاهب گوناگون به تبیین مبانی و اصولی برای تعیین این مرز در سنت فکری خود پرداخته‌اند. این مسئله در ادیان مختلف به اشکال گوناگون مطرح شده (هیلنز، ۱۳۵۸ش: ۸۳/۱) و واکنش‌های متفاوتی از سوی پیروان نحله‌های گوناگون برانگیخته است. این واکنش‌ها در موارد بسیاری به تکفیر دیگر مذاهب و بروز جنگ‌ها و اختلاف‌های درونی میان پیروان یک دین یا میان ادیان مختلف در طول تاریخ انجامیده و آثار آن تا عصر حاضر نیز تداوم یافته است (سبحانی، ۱۴۱۶ق: ۵۸). در دین اسلام نیز از دیرباز تعیین شاخص‌ها و معیارهای تشخیص کفر و تمایز آن از ایمان از دغدغه‌های اصلی متکلمان و عالمان دینی بوده و در آثار گوناگون کلامی تلاش‌های فراوانی برای تبیین آن صورت گرفته است (سبکی، ۱۴۱۲ق: ۵۸۷-۵۸۶). متکلمان امامیه نیز از قرون نخستین به طرح اصولی برای مشخص ساختن این چارچوب پرداخته و آثاری کلامی با عنوان «اصول دین» تألیف کرده‌اند که در آن‌ها اصول بنیادین برای ورود به دایره ایمان و تعیین مرز میان ایمان و کفر تبیین شده است (کاشف‌الغطاء، ۱۴۳۹ق: ۶۷؛ شاهرودی، ۱۳۸۲ش: ۵۳۷/۱).

با این حال، آنچه در این میان اهمیت ویژه‌ای دارد، طرح نظریه‌ای دقیق و سنجیده از سوی عالمان امامیه برای کاهش اختلاف‌ها و تنش‌های درون‌دینی است؛ نظریه‌ای که از قرون نخستین در برخی آثار کلامی مطرح شده و در طول تاریخ مورد توجه بسیاری از متکلمان و فقیهان قرار گرفته است. این نظریه می‌تواند راهکاری مؤثر برای کاهش بسیاری از اتهام‌ها، جلوگیری از تکفیر هم‌کیشان و کاستن از نزاع‌ها و درگیری‌های میان مسلمانان باشد. بر اساس این دیدگاه، متکلمان امامیه اصول مشترک میان مذاهب اسلامی را به عنوان «اصول اسلام» و معیار تمایز میان اسلام و کفر معرفی می‌کنند؛ اصولی که حد مشترک

اعتقادات تمامی مذاهب و نحله‌های اسلامی را تشکیل می‌دهد. بدین معنا که هر کس به این اصول ملتزم باشد، در دایره اسلام قرار می‌گیرد و احکام مسلمانی درباره او جاری می‌شود و جان، مال و آبروی او محترم خواهد بود (صدر، ۱۴۰۳: ۳۱۸). نمونه‌ای مشابه از چنین رویکردی را می‌توان در نظریه کثرت‌گرایی دینی جان هیک مشاهده کرد. این نظریه در واکنش به انحصار‌گرایی مسیحیت - که رستگاری و نجات را منحصر در یک دین یا فرقه خاص می‌دانست - شکل گرفت و کوشید نگرشی فراگیرتر نسبت به ادیان مختلف ارائه دهد. جان هیک با طرح این دیدگاه، تلاش می‌کند حد مشترکی میان ادیان گوناگون بیابد و همه آن‌ها را در ارتباط با «واقعیت نهایی» سهیم بداند؛ از این رو ادیان مختلف را راه‌هایی برای رستگاری، رهایی یا کمال معنوی پیروان خود تلقی می‌کند (Hick, 1973: 139؛ پترسون و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۰۶). پذیرش چنین نگاهی می‌تواند موجب شود که پیروان ادیان و مذاهب مختلف، دیگران را کافر یا محروم از نجات ندانند و در نتیجه زمینه بسیاری از تعارض‌ها و کشمکش‌های درون‌دینی و میان‌دینی کاهش یابد.

هرچند این دو نظریه در واکنش به جنگ‌ها و تنش‌های دینی و نیز در برابر رویکردهای افراطی درون‌دینی و برون‌دینی شکل گرفته و در پی ارائه راه‌حل‌هایی برای رفع تعارض‌ها و اختلاف‌ها هستند؛ با این حال، علی‌رغم شباهت‌های قابل توجه، میان آن‌ها تمایزات بنیادینی نیز وجود دارد که بررسی آن‌ها خارج از موضوع این پژوهش است. از این رو در این نوشتار تنها به بررسی نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب» پرداخته می‌شود. در زمینه پژوهش‌های علمی مرتبط با این موضوع، آثار محدودی وجود دارد که به طور خاص به این مسئله پرداخته باشند. از جمله این آثار می‌توان به مقاله «ساختار عقاید اسلامی در کلام امامیه» در نشریه شیعه‌شناسی، شماره ۴۴، نوشته امداد توران اشاره کرد که در آن سیر تطور این بحث با محوریت تعداد اصول اعتقادی مطرح شده از سوی عالمان شیعه بررسی شده است. با این حال، در پژوهش حاضر تلاش شده است با بهره‌گیری از روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی و با تمرکز بر متون کلامی امامیه از قرون نخستین تا عصر حاضر، مسئله ایمان و کفر در چارچوب معرفی و تبیین نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب» بررسی شود و سیر تطور این اندیشه در دیدگاه عالمان امامیه تا روزگار معاصر مورد تحلیل قرار گیرد.

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. معنای اصول دین

عبارت «اصول دین» ترکیبی اضافی از دو واژه «اصول» و «دین» است. «اصل» در لغت به معنای چیزی است که بنیاد و پایه شیء دیگری بر آن استوار است و آن شیء به آن تکیه دارد؛ به تعبیر دیگر، اصل امر ثابتی است که وجود هر چیز به آن مستند می‌شود (قیومی، ۱۴۱۸ق: ۱۴/۱). همچنین «اصل» به معنای پایه و ریشه هر چیز و بنیانی استوار و محکم نیز به کار رفته است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۶/۱۱؛ فراهیدی، ۱۴۰۷ق: ۱۵۶/۷).

واژه «دین» نیز در لغت به معنای طاعت و جزا آمده و به صورت استعاری برای شریعت به کار می‌رود. دین گرچه با مفهوم عقیده ارتباط دارد، بیشتر در زمینه اطاعت و تسلیم در برابر شریعت به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۱۷۵/۱؛ قرشی، ۱۴۱۲ق: ۳۸۱/۲-۳۸۰). در تعریفی دیگر، دین نظامی الهی دانسته شده است که خردمندان را به پذیرش آنچه از سوی رسول خدا ﷺ آورده شده فرا می‌خواند (جرجانی، ۱۴۰۳ق: ۱۰۵/۱).

بر این اساس، «اصول دین» که اصطلاحی کلامی است، به ارکان بنیادین اعتقادی اطلاق می‌شود که اساس دین اسلام را تشکیل می‌دهند؛ به گونه‌ای که تحقق مسلمانی بدون اقرار به آن‌ها ممکن نیست و انکار هر یک از آن‌ها موجب کفر و استحقاق عذاب خواهد بود (مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، گذشته، ۱۳۷۹ش: مدخل اصول دین؛ شاهرودی، ۱۳۸۲ش: ۵۶۷/۱). بنابراین، دین اسلام بر پایه‌هایی استوار و محکم بنا شده است که در اصول اساسی آن، یعنی توحید، نبوت و معاد، تجلی یافته‌اند؛ اصولی که همه مسلمانان، فارغ از گرایش‌های مذهبی و مکاتب فکری، در آن‌ها اتفاق نظر دارند. از این رو، هیچ کس وارد دایره اسلام نمی‌شود مگر آنکه به یگانگی خداوند متعال در ذات، فعل و عبادت، رستخیز و زنده شدن مردگان و به نبوت حضرت محمد ﷺ به عنوان آخرین حلقه از زنجیره نبوت الهی ایمان داشته باشد (سبحانی، ۱۴۲۱ق: ۵-۶).

۲-۱. معنای اصول مذهب

اصول اساسی دیگری نیز در میان مذاهب اسلامی مطرح بوده که همواره محل بحث و

گفت و گو قرار گرفته است. برخی از این اصول را جوهره و هسته دین دانسته‌اند، در حالی که برخی دیگر آن‌ها را در شمار فروع دین به حساب آورده‌اند (سبحانی، ۱۴۲۱ق: ۶). این اصول، اختصاص به هر مذهب داشته و شرط ورود به آن مذهب به شمار می‌آیند؛ به این معنا که بنیان هر مذهب بر این اصول استوار است، اما عدم التزام به آن‌ها موجب خروج فرد از مذهب می‌شود، نه خروج او از دین. از جمله این اصول، مسئله امامت و خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. اهل سنت، امامت را از فروع دین می‌دانند؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر را مشروط به وجود امام عادل می‌دانند که برخوردار از قدرت، اقتدار و نفوذ باشد. بنابراین، امامت را مقدمه‌ای برای تحقق این مسئولیت مهم تلقی می‌کنند. اما شیعه این اصل را در زمره اصول اساسی دین می‌شمارد؛ زیرا امامت را منصبی الهی دانسته و وظایف آن را استمرار وظایف نبوت می‌داند. بدین ترتیب، هر چند با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نبوت پایان یافته، اما رسالت و هدایت الهی همچنان استمرار دارد. به همین صورت، هر چند مسلمانان در اصل اتصاف خداوند به عدالت اتفاق نظر دارند، اما در تفسیر حقیقت و ماهیت این ویژگی الهی میان مذاهب اختلاف نظر وجود دارد (همان).

۲. رویکردهای کتب اعتقادی

برای بررسی نظریه «اصول اسلام» و «اصول مذهب»، لازم است ابتدا نحوه طرح و بیان اصول اعتقادی در کتاب‌های کلامی مورد بررسی قرار گیرد. متکلمان فرق مختلف اسلامی از جمله امامیه، از قرون نخستین اسلام این اصول را به شیوه‌های گوناگون بیان کرده‌اند. با توجه به شیوه بیان و هدف نگارش، می‌توان طرح اصول اعتقادی در آثار کلامی را به سه دسته تقسیم کرد. گروه نخست، کتاب‌هایی هستند که به تبیین و طرح مباحث اعتقادی مانند توحید، نبوت، امامت، معاد و دیگر مسائل کلامی می‌پردازند. در این آثار، اصول مذهب و عقاید امامیه مطرح شده و برای اثبات آن‌ها استدلال‌ها و براهین گوناگونی ارائه می‌شود. گروه دوم، کتاب‌هایی‌اند که می‌توان آن‌ها را «اقرارنامه»، «عقیده‌نامه» یا «شهادت‌نامه» نامید. در این دسته از آثار، نویسنده به بیان و اظهار اعتقاد خود نسبت به اصول اعتقادی می‌پردازد و به گونه‌ای موضع و نگرش اعتقادی خویش را مشخص کرده و در قالب یک متن منسجم عرضه می‌کند.

در گروه سوم، مؤلف در کتاب خود مجموعه‌ای از عقاید و اصول را همراه با تصریح به وجوب اعتقاد به آن‌ها بیان می‌کند و التزام به این اصول را واجب دانسته و آن را شرط اسلام و ایمان به شمار می‌آورد. این دسته از آثار، برداشت‌ها و رویکردهای متفاوتی را نسبت به اصول اعتقادی هر مکتب - به ویژه مکتب امامیه - پدید آورده‌اند؛ از این رو، بررسی و تحلیل آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد.

۳. نگاه انحصارگرایانه

نگاه مبتنی بر وجوب شناخت و اعتقاد به اصولی خاص، موجب شکل‌گیری محدوده‌ای مشخص برای دین‌داری و مسلمان بودن شده است و این اندیشه را القا می‌کند که نوعی نگرش انحصارگرایانه به دین در این تلقی نهفته است. چنین رویکردی در بسیاری از موارد به بروز اختلاف میان مذاهب مختلف انجامیده است؛ به گونه‌ای که هر فردی که در دایره اصول مورد پذیرش یک مذهب قرار نگیرد، به کفر و خروج از اسلام متهم شده و احکام فقهی کفر بر او مترتب می‌گردد. بر این اساس، جان و مال او محترم شمرده نمی‌شود و در شمار مسلمانان قرار نمی‌گیرد. از این رو، این مقاله در گام نخست به بررسی معنای «وجوب» و مصادیق آن در آثار اندیشمندان اسلامی و نیز دیدگاه آنان درباره این اصول می‌پردازد و سپس سیر تطور و تحول این اندیشه را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۳-۱. وجوب در کتب اعتقادی

وجوب در لغت به معنای ثبوت، لزوم و سقوط آمده است (ازهری، بی تا: ۱۵۱/۱۱؛ ابن فارس، ۱۳۹۹ق: ۸۹/۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۵۱۲). در اصطلاح، وجوب به حکم تکلیفی شرعی گفته می‌شود که شارع به صورت قطعی و الزام‌آور انجام متعلق آن را از مکلف خواسته و به ترک آن رضایت ندارد؛ به گونه‌ای که انجام آن مستوجب پاداش و ترک آن موجب کیفر خواهد بود.

دانشمندان و عالمان اسلامی نیز تعاریف گوناگونی از وجوب در معنای اصطلاحی ارائه کرده‌اند. سید محمدتقی حکیم، وجوب را به وجوب فعل تعریف کرده و دو بیان برای آن ذکر می‌کند: نخست آنکه وجوب عملی است که خداوند بر بندگانش واجب ساخته و

اجازه ترک آن را نداده است؛ و دوم آنکه وجوب عملی است که خداوند انجام آن را لازم و الزام آور قرار داده است (حکیم، ۱۱۴۵ق: ۵۸). مشکینی نیز وجوب را یکی از احکام پنج گانه تکلیفی دانسته و آن را یا اراده مؤکدی می‌داند که در نفس آمر پدید می‌آید و به فعل مأمور به تعلق می‌گیرد، یا امری که عرف آن را از انشای طلب - اعم از لفظی یا غیرلفظی - انتزاع می‌کند، مشروط بر آنکه قرینه‌ای بر جواز ترک آن وجود نداشته باشد (مشکینی، ۱۳۷۱ش: ۲۸۰). سید محمدباقر صدر نیز وجوب را حکمی شرعی می‌داند که مکلف را به صورت الزام آور به انجام تکلیف فرا می‌خواند؛ مانند وجوب نماز (صدر، ۱۴۰۶ق: ۵۴).

بر این اساس، وجوب دلالت بر قطعی و الزام آور بودن انجام یا ترک عملی دارد. این معنا در علم کلام نیز به کار رفته است. نمونه آن را می‌توان در توضیح واژه «یجب» در باب *حادی عشر* اثر علامه حلی (م. ۷۲۶ق) مشاهده کرد. وی در عبارت «فیما یجب علی عامة المکلفین من معرفة أصول الدین» (انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۵۹۰؛ حلی، ۱۳۷۰ش: ۲) - که عنوان باب *حادی عشر* و ناظر به مسئله مورد بحث در این مقاله است - در تبیین معنای اصطلاحی وجوب، واجب را امری می‌داند که تارک آن از جهتی مورد سرزنش قرار می‌گیرد. او واجب را به دو قسم واجب عینی و واجب کفایی تقسیم می‌کند و وجوب به کار رفته در عبارت مذکور را از نوع واجب عینی می‌داند؛ یعنی واجبی که با انجام آن از سوی برخی افراد، از دیگران ساقط نمی‌شود، مانند نماز و روزه (حلی، ۱۳۷۶ش: ۲).

وی همچنین تعبیر «اصول دین» را در عنوان باب به معنای طریقت و شریعت دانسته و وجه تسمیه آن را این می‌داند که سایر علوم دینی، مانند حدیث، فقه و تفسیر، بر این اصول بنا شده‌اند. از نظر او، اساس و بنیان این علوم بر اثبات وجود خداوند، صفات و عدل الهی و نیز بر صدق پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استوار است (حلی، ۱۳۷۶ش: ۲-۳). بر این اساس، وجوب در علم کلام نیز همان معنای وجوب در فقه را دارد و برای مکلف جنبه تکلیف آور، الزامی و قطعی دارد. از این رو، وجوب در دسته سوم کتاب‌های اعتقادی، ماهیتی الزام آور پیدا می‌کند و متکلمان با طرح آن‌ها در پی تبیین چارچوبی مشخص و شاخصه‌هایی معین برای اسلام بوده‌اند.

۲-۳. انواع وجوب در کتب اعتقادی

۳-۲-۱. نگاه اول: نگاه انحصارگرایانه به اصول دین

در منابع اعتقادی می‌توان دو گونه تلقی از «وجوب» را در میان اندیشمندان امامیه - که بسیاری از آنان از متکلمان و فقهای برجسته و اثرگذار عصر خود بوده‌اند - مشاهده کرد. دسته نخست، اندیشمندانی هستند که به مجموعه‌ای از اصول دین یا اصول اعتقادی اشاره کرده و وجوب اعتقاد به آن‌ها را بیان کرده‌اند. در برخی از این دیدگاه‌ها، اصول اعتقادی در دو اصل بنیادین توحید^۱ و عدل خلاصه شده است و دیگر اصول اعتقادی، مانند نبوت و امامت، در ذیل اصل عدل مطرح شده‌اند. بدین ترتیب، مجموعه‌ای چهارگانه از اصول شکل می‌گرفت که در آن، رکن چهارم میان «عدل» و «معاد» متغیر بوده است؛ به این معنا که گاه عدل و گاه معاد به عنوان اصل چهارم ذکر می‌شد.^۲ با گذر زمان، در برخی از آثار اعتقادی این اصول به پنج اصل گسترش یافت و نظریه‌ای فراگیرتر درباره اصول اعتقادی پدید آمد.^۳ افزون بر این، در بعضی از کتاب‌ها مباحثی مانند آجال و ارزاق، اسعار، وعد و وعید و نیز امر به معروف و نهی از منکر نیز به این مجموعه افزوده شده است.^۴

۱. سید مرتضی علم الهدی (۴۳۶ق) «جمل العلم و العمل» (علم الهدی، ۱۳۸۷ق: ۳۱)؛ شیخ طوسی (۴۶۰ق) «الافتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد» (طوسی، ۱۴۰۶ق: ۲۴)؛ سدیدالدین حمصی رازی (قرن ۶ ق) «المنقذ من التقليد» (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق: ۱۵۰).
- ۲- شیخ مفید (۴۱۳ق) «المقنعه» (مفید، ۱۴۱۳ق: ۳۴-۲۸)؛ ابی الحسن الحلبي (قرن ۶ ق) «اشاره السبق» (حلی، ۱۴۱۴ق: ۱۳)؛ ابن میثم بحرانی (۶۷۹ق) «قواعد المرام فی علم الکلام» (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق: ۳)؛ علامه حلی (۷۲۶ق) «الباب حادی عشر» (انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۵۹۰؛ حلی، ۱۳۶۵ش: ۱)؛ مقدس اردبیلی (۹۹۳ق) «اصول دین» (مقدس اردبیلی، ۱۳۸۷ش: ۱۹).
۳. علامه حلی (۷۲۶ق) «ارشاد المسترشدين» (انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۶۸۱-۶۶۴)؛ ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين (حلی، ۱۴۰۵ق: ۱۷۶-۳۸۵)؛ ضیاءالدین بن سدیدالدین جرجانی (قرن ۹ق)، «رسائل فارسی جرجانی» (انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۷۷۹ و ۸۱۵؛ جرجانی، ۱۳۷۵ش: ۱۸۱ و ۲۰۳)؛ محقق کرکی (۹۴۰ق) «رسائل محقق کرکی» (کرکی، ۱۴۰۹ق: ۵۹؛ انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۹۰۴)؛ علامه مجلسی (۱۱۱۱ق) «حق‌الیقین» (مجلسی، بی‌تا: ۳).
۴. علامه حلی (۷۲۶ق) «واجب الاعتقاد علی جمیع العباد» (حلی، ۱۳۷۴ش: ۵۷-۵۱).

بر آیند این نگرش را می‌توان اعتقاد به اصول پنج‌گانه توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد دانست. این رویکرد، که وجوب را شامل همه این اصول می‌داند، نوعی نگاه انحصارگرایانه ایجاد می‌کند؛ نگاهی مشابه آنچه جان هیک در مسیحیت از آن سخن گفته است (هیک، ۱۳۸۳ش: ۶۷). پیامد چنین دیدگاهی آن است که بسیاری از مذاهب دیگر از دایره اسلام خارج شمرده شده و در زمره کافران قرار می‌گیرند. در این رویکرد، نجات و رستگاری - یا به تعبیر عالمان اسلامی، ورود به اسلام و خروج از کفر - وابسته به پذیرش این اصول دانسته می‌شود. بر اساس این تلقی، نگاه وجوبی به اصول پنج‌گانه موجب می‌شود که شناخت و پذیرش تک‌تک آن‌ها شرط نجات از آتش در قیامت و معیار ورود به اسلام و جاری شدن احکام اسلامی بر فرد در دنیا تلقی گردد.

۲-۲-۳. نگاه دوم: اصول اسلام و اصول ایمان (مذهب)

نگرش دیگری که در زمینه اصول دین مطرح شده، نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب» است. این دیدگاه در قرون نخستین اسلامی به صورت ابتدایی در برخی آثار کلامی طرح شد و در قرن سیزدهم هجری به دست متکلمان امامیه مورد توجه قرار گرفت و به تکامل رسید. در این نظریه، اصول اسلام از اصول ایمان یا اصول مذهب تفکیک می‌شود و همین امر موجبات پذیرش گسترده‌تر مذاهب و نحله‌های مختلف اسلامی را فراهم می‌سازد. بر اساس این نگرش، اصولی که معیار مسلمان بودن فرد و ملاک اجرای احکام فقهی محسوب می‌شوند، محدود به دو یا سه اصل مشترک و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی‌اند. نتیجه چنین تفکیکی، گسترش دایره اسلام و قرار گرفتن پیروان مذاهب گوناگون در درون این دایره است.

به موجب این دیدگاه، اصول مشترک میان همه مسلمانان - که با تکیه بر آیات قرآن کریم و در جایگاه بنیاد اعتقادات هر فرد مطرح می‌شوند - «اصول اسلام» و شاخص مسلمانی به‌شمار می‌آیند. در مقابل، اصولی که به گونه‌ای ویژه در هر مذهب مطرح می‌شود و سبب تمایز مذاهب از یکدیگر است، تحت عنوان «اصول مذهب» شناخته می‌شود. اعتقاد به این اصول اخیر، تنها هویت مذهبی فرد را تعیین می‌کند و نه اینکه او را از دایره اسلام خارج

کرده و حکم به کفر او دهد. بر این اساس، آنچه موجب دگرگونی بنیادین در نگرش فرد و ورود او به عرصه یکتاپرستی می‌شود، همان اصول توحید و نبوت است؛ اصولی که خروج از کفر و ورود به ایمان را رقم زده و فرد را در شمار مسلمانان قرار می‌دهد.

۴. سیر تطور نظریه اصول اسلام و اصول مذهب

۱-۴. گام‌های نخست نظریه اصول اسلام و اصول مذهب

۱-۱-۴. شیخ صدوق و مرحوم کراچی

از جمله آثاری که در اندیشه کلامی امامیه در قرون نخستین، به گونه‌ای بازتاب‌دهنده این رویکرد است، کتاب «الهدایة فی الأصول والفروع» اثر شیخ صدوق (م. ۳۸۱ق) است. وی در این رساله، میان اسلام و ایمان تفکیک قائل شده و شرط ورود به اسلام را اعتقاد به دو اصل توحید و نبوت می‌داند. به باور او، تحقق این دو اصل سبب مصونیت جان و مال فرد می‌شود و در عین حال، ایمان را مرتبه‌ای در درون اسلام تلقی می‌کند.^۱ هم‌چنین مرحوم کراچی (م. ۴۴۹ق) در رساله^۲ «البيان عن جمل اعتقاد أهل الإیمان»، شهادت و اقرار به توحید و نبوت را معیار ورود به اسلام دانسته و همانند شیخ صدوق، میان اسلام و ایمان تمایز قائل می‌شود.^۳

۲-۱-۴. فاصله و تمایز نگاه اولیه با نظریه اصول اسلام

میان دیدگاه شیخ صدوق و مرحوم کراچی با نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب» فاصله

۱. الإسلام هو الإقرار بالشهادتين، وهو الذي يحقن به الدماء والأموال، ومن قال: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» فقد حقن ماله ودمه إلا بحقيهما وعلی الله حسابہ و الإیمان هو إقرار باللسان، و عقد بالقلب، و عمل بالجوارح، و إنه يزيد بالأعمال، و ينقص بتركها و كل مؤمن مسلم، و ليس كل مسلم مؤمن (صدوق: ۱۴۱۸ق: ۵۵-۵۴؛ انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۸۸).

۲. رساله کتبتها إلى أحد الإخوان و سميتها بالبيان عن جمل اعتقاد أهل الإیمان (کراچی، ۱۴۱۰ق: ۲۴۰)

۳. أن من أظهر الإقرار بالشهادتين كان مسلماً و من صدق بقلبه و لم يشك في فرض أتى به محمد ﷺ كان مؤمناً و من الشرائط الواجبة للإیمان العمل بالفرائض اللازمة فكل مؤمن مسلم و ليس كل مسلم مؤمن. (کراچی، ۱۴۱۰ق: ۲۴۴؛ انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۲۹۵؛ سبحانی، ۱۴۱۳ق: ۲۴)

و تمایزی آشکار وجود دارد؛ با این حال می‌توان آن دو را گام‌های اولیه در شکل‌گیری این نظریه دانست؛ نظریه‌ای که پایه‌ها و مبانی آن با توجه به آیات قرآن کریم شکل گرفته است. با وجود این تفاوت‌ها، با توجه به سخن شیخ صدوق درباره محترم شمردن جان و مال افراد، یک نقطه اشتراک اساسی در این دیدگاه‌ها به چشم می‌خورد و آن تلاش برای محدود کردن دایره کفر و گسترش دامنه اسلام و مسلمان شمردن افراد است. در واقع، همین هدف است که بعدها عالمان قائل به این رویکرد را به طرح و تبیین نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب» سوق داده است.

۴-۱-۳. خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۲ق) نیز در کتاب «قواعد العقائد» با پیروی از دیدگاه شیخ صدوق (م. ۳۸۱ق) و مرحوم کراچکی (م. ۴۴۹ق) به تبیین مفهوم اسلام و ایمان پرداخته و گامی دیگر در مسیر شکل‌گیری این نظریه برداشته است. وی اسلام را اعم از ایمان دانسته و شرط ورود به آن را اقرار و شهادت به توحید و نبوت می‌شمارد. همچنین، اصول ایمان را نزد شیعه شامل توحید، عدل، نبوت و امامت معرفی می‌کند.^۱ این نگرش را نیز می‌توان به نوعی تفکیک میان اصول اسلام و اصول مذهب دانست. ثمره چنین دیدگاهی آن است که جان و مال فردی که تنها به توحید و نبوت معتقد است، محترم شمرده می‌شود و او در زمره مسلمانان قرار می‌گیرد.^۲ با این حال، خواجه نصیرالدین طوسی در ادامه، کفر را در

۱. قالوا الإسلام أعم في الحكم من الإيمان؛ و هما في الحقيقة شيء واحد، و أما كونه أعم فلأن من أقر بالشهادتين كان حكمه حكم المسلمين لقوله تعالى: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾. و أما كون الإسلام في الحقيقة هو الإيمان فلقوله تعالى: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ و اختلفوا في معناه: فقال بعض السلف: الإيمان إقرار باللسان و تصديق بالقلب و عمل صالح بالجوارح. و قالت المعتزلة: أصول الإيمان خمسة، التوحيد و العدل و الإقرار بالوعد و الوعيد و القيام بأمر المعروف و النهي عن المنكر و قالت الشيعة: أصول الإيمان ثلاثة: التصديق بوحانية الله تعالى في ذاته، و العدل في أفعاله، و التصديق بنبوة الأنبياء و التصديق بإمامة الأئمة المعصومين من بعد الأنبياء. (انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۴۵۳؛ طوسی، ۱۴۱۳ق: ۱۰۶-۱۰۵).

۲. «و الكفر يقابل الإيمان و الذنب يقابل العمل الصالح و ينقسم إلى كبائر و صغائر، و يستحق المؤمن بالإجماع الخلود في الجنة، و يستحق الكافر الخلود في النار...» (انصاری قمی، ۱۳۹۵ش: ۴۵۳؛ طوسی، ۱۴۱۳ق: ۱۰۶).

برابر ایمان قرار داده و کیفر کفر را خلود در جهنم می‌داند. از این رو، می‌توان این تقسیم‌بندی در اندیشه خواجه را ناظر به احکام دنیوی دانست که تنها آثار فقهی بر آن مرتب می‌شود؛ در حالی که اعتقاد به اصول ایمان را عامل نجات و سعادت اخروی به‌شمار می‌آورد.

۲-۴. طرح نظریه اصول اسلام و اصول مذهب

۴-۲-۱. آیت الله وحید بهبهانی

این نظریه در قرن سیزدهم هجری به صورت کامل تر توسط وحید بهبهانی (م. ۱۲۰۵ق) تبیین شد و به عنوان دیدگاهی قابل طرح در جهان اسلام مطرح گردید؛ دیدگاهی که پس از او نیز مورد تأیید بسیاری از عالمان قرار گرفت. بهبهانی در اثری با عنوان «اصول الاسلام و الایمان»، اصول اسلام را از اصول مذهب تفکیک کرده و اصول اسلام را شامل توحید، نبوت و معاد می‌داند. وی منکر هر یک از این اصول را - در صورتی که انکار خود را آشکارا اظهار کند - کافر، و در صورت کتمان آن، منافق می‌شمارد. بر اساس این دیدگاه، انکار هر یک از این سه اصل، در صورت اظهار و اقرار به آن، موجب کفر و اجرای احکام کافران بر فرد خواهد شد (بهبهانی، بی تا: ۱). بهبهانی در ادامه، اصول پنج‌گانه‌ای را به عنوان اصول ایمان یا اصول مذهب مطرح می‌کند که شامل همان سه اصل یادشده، به علاوه عدل و امامت است. وی تصریح می‌کند که اگر فردی یکی از دو اصل اخیر، یعنی عدل یا امامت، را انکار کند، از ایمان خارج شده و دچار «کفر ایمانی» می‌شود؛ با این حال، همچنان مسلمان به‌شمار می‌آید. اما در صورتی که یکی از اصول اسلام را انکار کند، از دایره اسلام خارج خواهد شد.^۱ به این معنا که انکار یکی از اصول ایمان (یا اصول مذهب) موجب خروج فرد از ایمان و ورود او به «کفر ایمانی» می‌شود، اما او را از اسلام خارج نمی‌سازد و احکام اسلامی هم‌چنان بر او جاری خواهد بود. بهبهانی تصریح می‌کند که

۱. الایمان فخمسه؛ الثلثة المذكور و العدل و الامامه، فمن انکر احد الآخرین یكون خارجا من الایمان، داخلا فی الکفر الایمانی و ان کان مسلما عندهم. ثم ان منکر ضروری الدین یكون خارجا عن الاسلام عندهم و منکر ضروری المذهب یكون خارجا عن الایمان (بهبهانی، بی تا: ۱).

انکار ضروری مذهب، فرد را تنها از ایمان خارج می‌کند نه از اسلام. این دیدگاه همان رویکردی است که شیخ صدوق، مرحوم کراجکی و خواجه نصیرالدین طوسی نیز به گونه‌ای به آن اشاره کرده‌اند؛ رویکردی که نه تنها جنبه کلامی دارد، بلکه در حوزه فقه نیز اثرگذار بوده و به‌طور طبیعی پیامدهای فقهی خاص خود را در پی دارد.

۴-۲-۲. آیت الله کاشف الغطاء

شیخ جعفر کاشف الغطاء (م. ۱۲۲۸ق) نیز دیدگاه استاد خود را درباره تفکیک میان اصول اسلام و اصول ایمان پذیرفته است. وی در کتاب «کشف الغطاء» به صراحت میان این دو دسته از اصول تمایز قائل شده و ایمان را مشتمل بر پنج اصل می‌داند: سه اصل اسلام، یعنی توحید، نبوت و معاد، به همراه دو اصل دیگر، یعنی عدل و امامت.^۱ وی در کتاب «بغیه الطالب فی معرفه المفروض و الواجب» نیز اصول اسلام را سه اصل توحید، نبوت و معاد جسمانی می‌داند و انکار یا حتی تردید در این اصول را موجب کفر برمی‌شمارد. او همچنین دو اصل امامت و عدل را، افزون بر اصول یادشده، از اصول ایمان به شمار می‌آورد و منکر این دو اصل را در شمار مؤمنان نمی‌داند؛ با این حال، وی همچنان او را مسلمان دانسته و جان و مالش را محترم می‌شمارد.^۲

۴-۲-۳. میرزای قمی

این نگرش به اصول دین در دیدگاه میرزای قمی (م. ۱۲۳۱ق) نیز مشاهده می‌شود؛ هرچند وی آن را با بیانی متفاوت مطرح کرده است. او اصول دین را سه اصل توحید، نبوت و معاد می‌داند و در مقابل، عدل و امامت را از اصول مذهب به شمار می‌آورد. وی می‌نویسد:

۱- الإیمان و يتحقق بإضافة اعتقاد العدل و الإمامة مع الأصول الثلاثة الإسلامية (ر.ک: توران، امداد، فصلنامه شیعه شناسی، «ساختار عقاید اسلامی در کلام امامیه»: ۱۳۶/۴۴-۹۹؛ کاشف الغطاء، ۱۳۸۰ش: ۲۹۲/۱).
۲. أصول الإیمان... و يلزم العلم بها عن الدليل بطريق العلم و اليقين، و لا يكفي الظن بالتقليد أو الحدس و التخمين، و هي خمسة، و أصول الإسلام منها ثلاثة، متى جحد واحداً منها أو شك فقد كفر، في غير محل فسحة النظر. الاول: معرفة الله تعالى؛ الثاني: من اصول الإسلام النبوه؛ الثالث من اصول الإسلام المعاد الجسماني؛ الرابع؛ و هو من اصول الإیمان الامامه؛ الخامس: و هو من اصول الإیمان: العدل (توران، امداد، فصلنامه شیعه شناسی، «ساختار عقاید اسلامی در کلام امامیه»: ۱۲۵/۴۴؛ کاشف الغطاء، ۱۴۳۹ق: ۷۲-۶۳).

«اصول دین سه است: توحید و نبوت و معاد. و اما عدل و امامت اصول مذهب‌اند که هر کس منکر یکی از این سه اصل شود کافر است و ذبیحۀ او حلال نیست و سایر احکام کفر بر او جاری است، اما اگر اقرار به این سه اصل داشته باشد و منکر عدل یا امامت باشد، کافر نیست لیکن شیعه هم نیست و بلا شک از اهل جهنم است» (میرزای قمی، بی‌تا: ۵). بر اساس این دیدگاه، پذیرنده اصول دین مسلمان به شمار می‌آید؛ هر چند اگر اصول مذهب را انکار کند، در آخرت گرفتار عذاب خواهد شد. با این حال، چنین فردی در جامعه اسلامی مسلمان محسوب می‌شود و جان و مال او محترم است. میرزای قمی در ادامه، برای تأکید بر اهمیت اصول دین و نقش آن در مسئله نجات، حتی در فرض ورود فرد به جهنم، می‌نویسد: «پس هر که اصول دین او صحیح باشد امید است نجات از برای او باشد هر چند فروع او خراب باشد و اعمال او ناشایسته باشد، هر چند بعد از سوختن بسیار باشد؛ و هر که اصول دین او خراب باشد، فروع دین او و اعمال شایسته و عبادات به او نفعی ندارد هر چند تمام شب و روز عبادت کند.» (همان).

دیدگاه میرزای قمی را می‌توان به دو صورت تفسیر کرد: نخست آنکه اگر کسی اصول مذهب را نپذیرد، اما به اصول دین معتقد باشد، همچنان از مرتبه‌ای از نجات برخوردار خواهد بود؛ هر چند ممکن است این نجات پس از تحمل عذاب اخروی حاصل شود و در نهایت در زمره مسلمانان نجات‌یافته قرار گیرد. تفسیر دوم آن است که منکر اصول مذهب از اهل نجات نخواهد بود و هر چند در دنیا مسلمان به شمار آمده و جان و مالش محترم است، در آخرت مستحق عذاب ابدی خواهد بود.

۴-۲-۴. ملا احمد نراقی

ملا احمد نراقی (م. ۱۲۴۵ق)، که از شاگردان برجسته مرحوم وحید بهبهانی و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء به شمار می‌رود، در پاسخ به پرسشی درباره سه گانه یا پنج‌گانه بودن اصول دین، نکته‌ای دقیق و تأمل‌برانگیز بیان می‌کند. وی نخست به بررسی معنای اصول دین پرداخته و با توجه به معانی متعددی که برای آن ذکر شده، اصول دین را در هر دو صورت سه‌گانه و پنج‌گانه قابل تبیین می‌داند (نراقی، ۱۴۲۲ق: ۱۴۲-۱۴۱). نراقی در توضیحات خود به دو نکته مهم اشاره می‌کند: نخست آنکه اعتقاد به اصول دین واجب است و در شمار عقاید

لازم برای دینداری قرار می‌گیرد. دوم آنکه اصول پنج‌گانه متعارف، شیوه بندگی و عبادت خداوند را تبیین می‌کنند؛ در حالی که اصل و بنیاد اسلام بر سه اصل توحید، نبوت و معاد استوار است. دو اصل عدل و امامت، از نظر وی، از اصول مذهب شیعه به شمار می‌روند و اگر اعتقاد به این دو از لوازم اسلام دانسته شود، در نتیجه دیگر مذاهب اسلامی خارج از دایره اسلام قرار خواهند گرفت؛ حال آنکه به تصریح او، سایر مذاهب اسلامی مسلمانانند و در قلمرو اسلام جای می‌گیرند. بر این اساس، نراقی نتیجه می‌گیرد که تمامی مذاهب اسلامی که به این سه اصل بنیادین - یعنی توحید، نبوت و معاد - اعتقاد دارند، در زمره مسلمانانند و از امکان نجات و رستگاری برخوردار خواهند بود.

۵. اصول اسلام و اصول مذهب در نگاه معاصران

۱-۵. علامه طباطبایی

در روزگار معاصر نیز شماری از متکلمان به این رویکرد گرایش داشته و بر تفکیک میان اصول اسلام و اصول مذهب تأکید کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه، اصول اسلام سه‌گانه است و اصول مذهب از آن متمایز دانسته می‌شود. علامه طباطبایی (م. ۱۴۰۲ق) را می‌توان از نخستین اندیشمندانی دانست که در دوره معاصر به سه‌گانه بودن اصول دین تصریح کرده است. وی در تفسیر برخی از آیات قرآن به این مسئله اشاره کرده و با استناد به مفاد پاره‌ای از آیات، از سه‌گانه بودن اصول دین سخن می‌گوید. از جمله در تفسیر آیه ۱۱۰ سوره کهف بیان می‌کند که آخرین آیه این سوره، غرض و مقصود کلی سوره را خلاصه کرده و در آن، اصول سه‌گانه دین - یعنی توحید، نبوت و معاد - در کنار یکدیگر گرد آمده‌اند.^۱ علامه طباطبایی در توضیح این مطلب می‌فرماید: «جمله ﴿أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا﴾ به مسئله توحید، و جمله ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ﴾ (کهف: ۱۱۰) و جمله ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا

۱- «... الآية خاتمة السورة و تلخص غرض البيان فيها و قد جمعت أصول الدين الثلاثة و هي التوحيد و النبوة و المعاد فالتوحيد ما فى قوله: ﴿أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا﴾ و النبوة ما فى قوله ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ﴾ و قوله: ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ الخ و المعاد ما فى قوله ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾ (طباطبائی، ۱۳۶۳ش: ۴۰۵/۱۳).

صَالِحًا...» (همان) به مسئله نبوت، و جمله «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» (همان) به مسئله معاد اشاره دارد. (طباطبایی، ۱۳۶۷ش: ۵۵۴/۱۳). بر این اساس، وی اصول دین را مشتمل بر سه اصل توحید، نبوت و معاد می‌داند. همچنین در تفسیر آیه ۳ سوره نوح نیز به این موضوع اشاره کرده و این آیه را ناظر به بیان سه گانه بودن اصول دین معرفی می‌کند.^۱

علامه طباطبایی در تفسیر جمله «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» (نوح: ۳) بیان می‌کند که در این آیه مردم به اصول سه گانه دین دعوت شده‌اند. به گفته ایشان، جمله نخست یعنی «وَاعْبُدُوا اللَّهَ» ناظر به اصل توحید است، و جمله «وَاتَّقُوهُ» به تصدیق معاد - که بنیاد تقوا به شمار می‌رود - اشاره دارد؛ زیرا اگر معاد، حساب و جزا وجود نداشت، تقوای دینی معنای استواری نمی‌یافت. همچنین جمله «وَأَطِيعُوا» دعوت به تصدیق اصل نبوت است؛ چراکه اطاعت بی‌چون و چرا از پیامبر، مبتنی بر پذیرش نبوت اوست (طباطبائی، ۱۳۶۳ش: ۲۷/۲۰).^۲

علامه طباطبایی در ذیل این آیات تنها به اصول اسلام اشاره می‌کند؛ اما دیگر متکلمان معاصر، افزون بر اصول اسلام، به تبیین اصول مذهب نیز پرداخته‌اند. از جمله، آیت‌الله خوئی (۱۴۱۳ق) در کتاب «صراط النجاة فی أجوبة الاستفتاءات»، در پاسخ به استفتائی درباره امامت و مسائل مربوط به آن، اعتقاداتی را که شناخت و باور راسخ به آن‌ها بر هر مکلفی واجب عینی است، به دو دسته تقسیم می‌کند. نخست، اصول دین که شامل توحید، نبوت خاصه و معاد جسمانی است؛ و دوم، اصول مذهب. مانند اعتقاد به امامت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اعتقاد به عدل. وی اعتقاد به هر دو دسته را واجب می‌داند؛ با این تفاوت که عدم شناخت و اعتقاد به دسته نخست، موجب خروج فرد از اسلام می‌شود، در حالی که عدم اعتقاد به دسته دوم سبب خروج از اسلام نیست، بلکه تنها موجب

۱- «... في قوله: اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا»؛ ندب إلى أصول الدين الثلاثة: التوحيد المشار إليه بقوله «اعْبُدُوا اللَّهَ» و المعاد الذي هو أساس التقوى و التصديق بالنبوة المشار إليه بالدعوة إلى الطاعة المطلقة» (همان: ۲۶/۲۰).

۲- بنابراین، این نگاه در آیات قرآن نیز وجود داشته و نیاز به بررسی به صورت مجزا دارد که در این مقاله مجال بررسی آن نیست.

خروج فرد از مذهب به شمار می آید.^۱ بنابراین، ایشان شناخت و اعتقاد راسخ به همه اصول پنج گانه را واجب می داند؛ با این حال، بر اساس نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب»، تنها عدم اعتقاد به اصول سه گانه دین موجب کفر و خروج از اسلام است، در حالی که عدم اعتقاد به اصول مذهب صرفاً سبب خروج از مذهب به شمار می آید. شاگرد ایشان، میرزا جواد تبریزی (م. ۱۴۲۷ق)، نیز به همین دیدگاه معتقد بوده و در کتاب «الأنوار الإلهية فی المسائل العقائدية» به صراحت به این مسئله اشاره کرده است (تبریزی، ۱۴۲۲ق: ۱۳۴).

۲-۵. آیت الله خوئی و شاگردان

آیت الله خوئی (۱۴۱۳ق) در جلد نهم کتاب «صراط النجاة فی أجوبة الاستفتاءات»، در پاسخ به پرسشی درباره مسلمان دانستن پیروان دیگر مذاهب اسلامی (غیر از امامیه)، شرط مسلمان بودن را شهادت به دو اصل توحید و نبوت و نیز عدم انکار هیچ یک از این دو شرط می داند.^۲ وی در پاسخ سؤال بعدی، درباره اصول مذهب بودن امامت و عدل، این دو اصل را نه تنها از اصول مذهب، بلکه از ضروریات آن برمی شمارد.^۳ ایشان با قرار دادن دو اصل توحید و نبوت به عنوان اساس دین و معیار مسلمانی، دامنه پذیرش مسلمانی را گسترش می دهد.

سید محمد صدر (۱۴۱۹ق)، از مراجع تقلید معاصر و از شاگردان آیت الله خوئی و امام خمینی، نیز در کتاب «ماوراء الفقه» به این مسئله پرداخته است. وی بیان می کند که در گذشته اصول دین به صورت پنج گانه مطرح می شد، اما در بیان امروزی می توان آن را به

۱. الاعتقادات التي تجب معرفتها على كل مكلف عينا، والاعتقاد بها اعتقادا جزميا، بعضها من أصول الدين، كالتوحيد والنوّة الخاصة، والمعاد الجسماني، والقسم الآخر من الاعتقادات من أصول المذهب، كالاعتقاد بالإمامة للإمامة بعد النبي ﷺ، والاعتقاد بالعدل، فإنه يجب على كل مكلف الاعتقاد بها، إلا أن عدم الاعتقاد، والمعرفة بالأول يخرج الشخص عن الإسلام، وفي الثاني لا يخرج عن الإسلام، وإنما يخرج عن المذهب» (خوئی و تبریزی، ۱۴۲۲ق: ۴۱۵/۳-۴۱۶).

۲. ما رأيكم في أتباع المذاهب الأخرى غير مذهب أهل البيت، هل هم مسلمون؟ پاسخ: كل من تشهد بالشهادتين و لم ينكر ضرورة من ضروریات الدين فهو محكوم بالإسلام، والله العالم (همان: ۱۲/۹).

۳. هل الإمامة و العدل من اصول المذهب أو من اصول الدين؟ پاسخ: الاعتقاد بالإمامة و العدل من اصول المذهب، بل من ضروریات المذهب، والله العالم» (همان).

سه گانه «اصول اسلام» و دو گانه «اصول مذهب» تقسیم کرد (صدر، ۱۴۲۰ق: ۲۸۷). بر این اساس، اصول اسلام شرط تحقق مسلمانی است و انکار دو اصل امامت و عدل موجب خروج از اسلام نمی‌شود؛ بلکه این دو اصل، شرط انتساب به مذهب به شمار می‌آیند. همچنین محمود هاشمی شاهرودی (۱۳۹۷ش) در کتاب «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام»، پس از تعریف اصول دین و تأکید بر وجوب اعتقاد به آنها برای تحقق اسلام، میان اصول اسلام و اصول مذهب تفکیک قائل شده است. وی می‌نویسد: «عنوان اصول دین - در مقابل فروع دین - اصطلاحی کلامی است و به ارکان اعتقادی اطلاق می‌شود که اساس دین را تشکیل می‌دهند و مسلمان بودن بدون اقرار به آنها تحقق نمی‌یابد و انکار هر یک از آنها موجب کفر می‌شود» (شاهرودی، ۱۳۸۲ش: ۵۳۶).

شاهرودی در ادامه یادآور می‌شود که میان متکلمان امامیه درباره تعداد اصول دین اختلاف نظر وجود دارد. دیدگاه مشهور آن را شامل سه اصل می‌داند: توحید (اقرار به یگانگی خداوند متعال و نفی هر گونه شرک)، نبوت (اقرار به پیامبری حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و پذیرش آنچه از سوی خداوند آورده است) و معاد (اعتقاد به زندگی جاودانه در سرای دیگر). در مقابل، دو اصل عدل (اعتقاد به عدالت الهی و نفی هر گونه ظلم از خداوند) و امامت (اقرار به امامت و ولایت دوازده پیشوای معصوم) از اصول مذهب شیعه امامیه به شمار می‌آیند (همان).

۳-۵. آیت الله جعفر سبحانی

جعفر سبحانی (متولد ۱۳۰۸ش) نیز در مقدمه جلد دهم کتاب «مفاهیم القرآن» این نظریه را پذیرفته است. وی اساس اسلام را بر سه اصل توحید، نبوت و معاد استوار می‌داند و این امر را مورد اتفاق همه طوایف و نحله‌های اسلامی معرفی می‌کند. به گفته او، پذیرش این سه اصل موجب ورود فرد به دایره اسلام می‌شود (سبحانی، ۱۴۲۱ق: ۵/۱۰). وی در ادامه، دو اصل امامت و عدل را از مسائلی می‌داند که مورد اتفاق همه مسلمانان نیست و در میان مذاهب اسلامی محل بحث و اختلاف است (همان: ۵-۶/۱۰). سپس عقاید اسلامی را به دو بخش «اصول دین» و «اصول مذهب» تقسیم می‌کند؛ بدین معنا که اعتقاد به اصول سه گانه

دین موجب مسلمان شمرده شدن فرد است، در حالی که دو اصل دیگر از باورهای برخی مذاهب اسلامی به شمار می‌آیند و از این رو در زمره اصول مذهب قرار می‌گیرند.^۱ در این دیدگاه که در سیر تطور خود به مرحله‌ای پخته رسیده و از رویکردهای قابل توجه در تبیین اصول دین به شمار می‌آید، آنچه «اصول دین» یا «اصول اسلام» را تشکیل می‌دهد سه اصل «توحید»، «نبوت» و «معاد» است؛ اصولی که مورد پذیرش و اتفاق همه مذاهب و نحله‌های اسلامی بوده و در آیات قرآن کریم نیز به آن‌ها اشاره شده است. بر اساس پذیرش این نظریه، هیچ مذهبی خود را دارای ایمانی خاص و برتر از دیگر مذاهب نمی‌داند و دیگر مذاهب اسلامی را به کفر و بی‌ایمانی متهم نمی‌کند. در این چارچوب، پذیرش یا رد برخی مسائل کلامی موجب خروج پیروان دیگر مذاهب از دایره اسلام نخواهد شد؛ بلکه دایره شمول اسلام گسترده‌تر شده و همه مذاهب اسلامی را دربر می‌گیرد. از این رو، این نظریه می‌تواند زمینه‌ساز تقریب و همگرایی مذاهب اسلامی، تقویت وحدت مسلمانان، شکل‌گیری امت واحده اسلامی و قرار گرفتن همه مسلمانان در جایگاهی مشترک در چارچوب اسلام باشد.

نتیجه‌گیری

از بررسی‌های انجام‌شده روشن می‌شود که یکی از بنیادی‌ترین مباحث در باب «اصول دین»، مسئله اسلام و کفر و تعیین مصادیق آن در میان افراد است. این موضوع از سوی متکلمان با تبیین اصول کلی، فراگیر و بنیادین و نیز با تعیین شاخص‌هایی برای مسلمان یا کافر دانستن اشخاص، مذاهب و اندیشه‌های آنان مطرح شده است. در این زمینه، دو رویکرد عمده در میان مذاهب اسلامی شکل گرفته است.

۱. إنَّ العقيدة الإسلامية تنقسم إلى قسمين: الأول: ما يعرف بأصول الدين. الثاني: ما يعرف بأصول المذهب. و يراد من الأول، الأصول التي اتفق عليها عامة المسلمين و لم يخالف فيها أحد، و في الحقيقة تُنَاط تسمية الإنسان مسلماً بهذه الأصول الثلاثة، و هي كالتالي: أ: التوحيد بمراتبه. ب: المعاد. ج: النبوة العامة والخاصة.... القسم الثاني، و هو ما يعبر عنه بأصول المذهب، التي هي عقيدة بعض المذاهب الإسلامية و هي اثنان: أ: العدل ب: الإمامة. (سبحاني، ۱۴۲۱ق: ۱۰/ ۷).

نخست، رویکرد انحصار گرایانه به دین که بر اساس آن، حقیقت دین و اسلام در انحصار پیروان یک مذهب یا نحله خاص تلقی شده و دیگر مذاهب و جریان‌ها به کفر یا بی‌ایمانی متهم می‌شوند. چنین نگرشی در دوره‌های گوناگون تاریخی زمینه‌ساز کشمکش‌ها، تعارضات و حتی جنگ‌های درون‌دینی شده است؛ به گونه‌ای که جان، مال و آبروی افراد بر اساس مبانی فقهی مذاهب مختلف، گاه در معرض تهدید قرار گرفته و گاه محترم شمرده شده است.

در مقابل، رویکردی دیگر شکل گرفته است که بر پایه آن، اصول مشترک میان مذاهب اسلامی با استناد به قرآن و سنت به عنوان «اصول اسلام» معرفی می‌شود. این دیدگاه که با عنوان نظریه «اصول اسلام و اصول مذهب» شناخته می‌شود، از سده‌های نخستین اسلام به صورت ابتدایی مطرح شده و در دوره‌های متأخر به ویژه در عصر معاصر به صورت کامل‌تری تبیین و تکامل یافته است. بر اساس این نظریه، فرد با پذیرش توحید - یعنی ایمان به یگانگی خداوند و صفات وجودی او - و نیز قبول نبوت و رسالت پیامبر، در دایره اسلام قرار می‌گیرد. پذیرش این دو اصل اساسی، زمینه‌ساز تحول فکری و معنوی انسان و قرار گرفتن او در مسیر رستگاری و نیل به غایت آفرینش است. از سوی دیگر، پذیرش این دو اصل به طور طبیعی به پذیرش اصل سوم، یعنی معاد، می‌انجامد؛ زیرا تا زمانی که توحید و نبوت در نظام فکری فرد پذیرفته نشود، اصل معاد نیز جایگاه استواری در اندیشه او نخواهد یافت.

بدین ترتیب، هنگامی که این سه اصل - یا دست کم دو اصل نخست - در منظومه فکری فرد جای گیرد، نظام فکری او نظامی اسلامی و توحیدی تلقی شده و می‌توان او را مسلمان دانست. در مقابل، سایر مباحث و آموزه‌های کلامی که میان مذاهب اسلامی مورد اختلاف و مناقشه است، در ذیل این اصول سه‌گانه قرار گرفته و در قالب «اصول مذهب» تعریف می‌شوند؛ از این رو، پذیرش یا عدم پذیرش آن‌ها موجب خروج فرد از مذهب خاص می‌شود، نه خروج او از اسلام.

این رویکرد که به کاهش یا رفع تعارضات و کشمکش‌های درون‌دینی می‌انجامد و نگرش‌های افراطی را در میان مذاهب تعدیل می‌کند، از جمله نظریه‌های مهم و هوشمندانه

تقریب گرایانه در اندیشه متکلمان امامیه به شمار می آید. نکته ارزشمند این نظریه، که آن را برای عرضه به همه مذاهب اسلامی قابل قبول می سازد، اتکای آن بر منبع اصلی و مشترک مسلمانان، یعنی قرآن کریم است؛ کتابی که بدون هیچ گونه اختلاف یا تعارض، در میان همه مذاهب و نحله‌های اسلامی مورد پذیرش و تأیید قرار دارد.



منابع

کتاب‌ها

- قرآن کریم.

۱. ابن فارس، أبوالحسن، (۱۳۹۹ق)، معجم مقاییس اللغة، بی‌جا: دارالفکر.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر، سوم.
۳. ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی، (۱۴۰۶ق)، قواعد المرام فی علم الکلام، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، دوم.
۴. ازهری، محمد بن احمد، (بی‌تا)، تهذیب اللغة، بی‌جا: دار إحياء التراث العربي.
۵. انصاری قمی، محمدرضا، (۱۳۹۵ش)، عقیده الشیعه؛ تاصیل و توثیق من خلال سبعین رساله اعتقادیه من القرن الثاني لغایه القرن العاشر الهجری، قم: دارالتفسیر، دوم.
۶. بهبهانی، سید باقر، مشهور به وحید، (بی‌تا)، اصول الاسلام و الايمان، بی‌جا: بی‌نا.
۷. پترسون، مایکل و همکاران، (۱۳۹۳ش)، عقل و اعتقادات دینی، تهران: طرح نو، هشتم.
۸. تبریزی، جواد، (۱۴۲۲ق)، الأنوار الإلهیة فی المسائل العقائدیة، قم: دار الصدیقه الشهیده علیها السلام.
۹. جرجانی، ضیاء الدین بن سدید الدین، (۱۳۷۵ش)، رسائل فارسی جرجانی (رسائل کلامی تالیف حدود قرن نهم هجری)، تهران: اهل قلم.
۱۰. جرجانی، علی بن محمد میر سید شریف، (۱۴۰۳ق)، التعریفات، بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیة.
۱۱. حکیم، سید محمد تقی، (۱۱۴۵ق)، الأصول العامة للفقہ المقارن، أصول الفقه عند الشیعة، بی‌جا: مؤسسه آل البيت علیهم السلام للطباعة و النشر.
۱۲. حلبي، ابوالحسن، (۱۴۱۴ق)، اشاره السبق، قم: مؤسسه نشر الاسلامی.
۱۳. حلبي، محمد بن یوسف، (۱۳۶۵ش)، الباب حادی عشر، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
۱۴. ———، (۱۴۰۵ق)، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، تحقیق: مهدي رجالي، قم: مکتبه آیت الله المرعشی العامه.
۱۵. ———، (۱۳۷۴ش)، واجب الاعتقاد علی جمیع العباد، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۶. ———، (۱۳۷۶ش)، الباب حادی عشر، الجامع فی ترجمه النافع، شرح: فاضل مقداد، ترجمه: حسینی شهرستانی، محمد علی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، سوم.
۱۷. ———، (۱۳۷۰ش)، الباب الحادی عشر، شارحان: فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم، مشهد مقدس: انتشارات آستان قدس رضوی مؤسسه چاپ و انتشارات.

۱۸. حمصی رازی، سدید الدین، (۱۴۱۲ق)، المنقذ من التقليد، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۱۹. خوئی، ابوالقاسم و جواد تبریزی، (۱۴۲۲ق)، صراط النجاة في أجوبة الإستفتاءات، قم: دارالصدیقة الشهيدة سلام الله عليها.
۲۰. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۰۴ق)، المفردات في غريب القرآن، بی جا: دفتر نشر الكتاب، دوم.
۲۱. سیحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۱۳ق)، مع الشيعة الامامية في عقائدهم، قم: معاونیه شؤون التعليم و البحوث.
۲۲. ———، (۱۴۱۶ق)، الإيمان و الكفر في الكتاب و السنة، قم - ایران: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
۲۳. ———، (۱۴۲۱ق)، مفاهيم القرآن، قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
۲۴. سبکی، أبو الحسن تقي الدين علي بن عبد الكافي، (۱۴۱۲ق)، فتاوى السبكي، بيروت - لبنان، دارالجليل.
۲۵. علم الهدی، سيد مرتضى، (۱۳۸۷ق)، جمل العلم و العمل، نجف اشرف: مطبعة الآداب.
۲۶. صدر، سيد محمد باقر، (۱۴۰۶ق)، دروس في علم الأصول، بيروت - لبنان: دارالكتاب اللبناني / مكتبه المدرسه.
۲۷. ———، (۱۴۰۳ق)، الفتاوى الواضحة، بيروت - لبنان: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۸. صدر، محمد، (۱۴۲۰ق)، ما وراء الفقه، بيروت - لبنان: دار الأضواء.
۲۹. صدوق، محمد بن علي بن حسين بابويه قمی، (۱۴۱۸ق)، الهداية في الاصول و الفروع، قم: موسسه امام هادی عليه السلام.
۳۰. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۶۳ش)، الميزان في تفسير القرآن، تهران: مركز نشر فرهنگي رجاء امير كبير، صد و بیست و هشتم.
۳۱. ———، (۱۳۶۷ش)، الميزان في تفسير القرآن، ترجمه: ناصر مكارم شيرازي و همكاران، قم: بنياد علمي و فرهنگي علامه طباطبائي، هفتم.
۳۲. طوسی، خواجه نصیر محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، قواعد العقائد، لبنان: دارالغربه.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۶ق)، الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، بيروت: دارالاضواء، دوم.
۳۴. کراچکی، محمد بن علی بن عثمان، (۱۴۱۰ق)، كنز الفوائد، قم: انتشارات دارالذخائر.
۳۵. کرکی، علی بن حسین، (۱۴۰۹ق)، رسائل محقق کرکی، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳۶. کاشف الغطاء، جعفر، (۱۳۸۰ش)، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، قم: مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي - انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
۳۷. ———، (۱۴۳۹ق)، سلسلة الرسائل المخطوط الفقهيه / بغيه الطالب في معرفة المفروض والواجب، نجف اشرف: مركز النجف الاشرف للتأليف و التوثيق و النشر.

۳۸. فراهیدی، أبو عبد الرحمن خلیل بن أحمد، (۱۴۰۷ق)، العین، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، بی‌جا: دار ومکتبه الهلال.
۳۹. قرشی، علی اکبر، (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ششم.
۴۰. قیومی، أحمد بن محمد بن علی، (۱۴۱۸ق)، المصباح المنیر، تحقیق: یوسف الشیخ محمد، بی‌جا: المکتبه العصریه، دوم.
۴۱. مجلسی، محمد باقر، (بی‌تا)، حق الیقین، بی‌جا: انتشارات الاسلامیه.
۴۲. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ناصر گذشته، (۱۳۷۹ش)، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، بی‌جا: بی‌نا.
۴۳. مشکینی، شیخ علی اکبر فیض، (۱۳۷۱ش)، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم: نشر الهادی، پنجم.
۴۴. مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق)، المقنعه، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۴۵. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۳۸۷ش)، اصول دین، قم: بوستان کتاب قم - انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۶. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، (بی‌تا)، اصول دین، بی‌جا: انتشارات کتابخانه مدرسه چهلستون مسجد جامع تهران.
۴۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۴۲۲ق)، رسائل و مسائل، قم: کنگره بزرگداشت محققان ملا مهدی و ملا احمد نراقی.
۴۸. شاهرودی، محمود، (۱۳۸۲ش)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام.
۴۹. هیلنز، جان راسل، (۱۳۸۵ش)، راهنمای ادیان زنده، ترجمه: گواهی عبدالرحیم، قم: موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
۵۰. هیک، جان، (۱۳۸۳ش)، مباحث پلورالیسم دینی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: علامه طباطبایی (موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان)، دوم.

مقاله‌ها

۱. توران، امداد، (۱۳۹۲ش)، «ساختار عقاید اسلامی در کلام امامیه»، فصلنامه شیعه‌شناسی، ۱۱(۴۴)، ۹۹-۱۳۶.

منابع لاتین

1. John ,Hick. God and the Universe of Faiths. London: Macmillan,1973.